

بازکاوی احادیث طینت؛

روزنه‌ای به بحث در سرشت و اختیار انسان

محمد جواد ابوالقاسمی

چکیده

یکی از مباحث پرچالش در بین علمای اسلام به ویژه شیعه، موضوع سرشت، طینت و خمیرمایه اولیه ساخت انسان می‌باشد. چون، شیعه و عدلیه از یک سو قائل به حُسن و قبح عقلی هستند و بر اراده و اختیار انسان پافشاری می‌کنند و از سوی دیگر با یک سلسله احادیث و روایاتی مواجه می‌باشند که حکایت از جبر و محدودیت انسان‌ها دارد. ظاهر این احادیث بیانگر این موضوع است که خداوند طینت انسان‌ها را متفاوت آفرید و از همان آغاز برخی را اصحاب شمال نامید و برخی را اصحاب یمین، طبیعت برخی را بهشتی دانست و برخی را جهنمی. به همین سبب علماء و بزرگان تلاش گسترده‌ای را کرده‌اند تا این موضوع را حل کنند، ولی کمتر موفق شده‌اند راه حل مناسبی ارائه دهند. لذا در این نوشتار سعی شده است پس از بیان معنای لغوی طینت و گوهر معنای آن، طینت در فرهنگ اسلامی و برخی از احادیث وارده که شبهه جبر را تقویت می‌کند مرور گردد و دیدگاه‌های مختلف بیان و حتی‌الامکان راه حلی برای حل این مشکل ارائه شود.

در این راه حل، طینت به مثابه مرکب، ظرف، قوه و استعداد تصور شده و شخصیت و ماهیت انسان به مثابه راکبی که سوار خواهد شد و یا مظروفی که در ظرف قرار می‌گیرد، در نظر گرفته شده است. هر چند انسان مختار است تا از هر ظرف و هر مرکبی که خواست استفاده کند، ولی اگر سوار بر مرکب شد آن مرکب راه خود را می‌پیماید و برحسب ساختار وجودی خود حرکت می‌کند و در نتیجه اگر بهشتی است به بهشت می‌رود و اگر جهنمی است به جهنم می‌رود. بنابراین، طینت بحثی است پیشینی و شخصیت انسان بحثی است پسینی. در نگاه قرآن؛ فطرت انسان پاک و منزّه است، ولی

پس از ارتباط با محیط پیرامون و با نسبتی که با طینت برقرار می‌کند یا خوی مؤمنانه پیدا می‌کند یا خوی کافرانه؛ در هر حال طینت انسان دارای دو سو و دو عرصه می‌باشد و این انسان است که اختیار می‌کند. طینت قوه‌ای است که شخصیت انسان به او فعلیت می‌دهد. با این نگاه، تضاد موجود بین جبر و احادیث طینت حل می‌گردد.

• این پژوهش در پی یافتن راه حلی برای رفع تعارض بین جبرگرایی و احادیث طینت می‌باشد و سؤال اصلی این است که:

چگونه می‌توان با توجه به اینکه امر بین‌الامرین و اعتقاد به اختیار انسان جزء ضروریات فکری و عقیدتی شیعه می‌باشد، احادیث طینت و سرشت را که از آن استفاده «جبر» می‌شود، توجیه و تأویل کرد؟

• روش استفاده شده روشی توصیفی و تحلیلی است و از تکنیک اسنادی برخوردار می‌باشد.

• نتایج حاصله علاوه بر کاربردهای معرفتی، در مباحث مرتبط با حوزه زیست‌شناسی، روانشناسی، تعلیم و تربیت و حتی جامعه‌شناسی کاربرد دارد.

واژگان کلیدی

طینت؛ جبر؛ اختیار؛ حدیث.

بازکاوی احادیث طینت؛

روزنه‌ای به بحث در سرشت و اختیار انسان

بحث طینت و سرشت یکی از مباحثی است که همواره مورد بحث و گفتگو در بین علماء و اندیشمندان بوده است. از دیرباز چالش اصلی بحث بر سر نحوه جمع شدن روایات طینت با اختیار انسان بوده است، ولی امروزه علاوه بر آن مباحث که در حوزه معرفتی در سطح گسترده مطرح می‌باشد، بحث طینت وارد علم جدید و حوزه زیست‌شناسی و حتی شبیه‌سازی انسان نیز گردیده است. علاوه بر آن، یکی از مباحث عمده در علوم تربیتی نحوه تعامل با طینت انسان می‌باشد و سؤال‌های مختلفی مطرح است که آیا طینت در تربیت مؤثر است و برعکس آیا می‌شود طینت را تغییر داد؟ این مباحث و مباحث مشابه، انگیزه‌ای شد تا با مرور به احادیث طینت و دیدگاه‌های اندیشمندان اسلامی به‌ویژه علماء شیعه، نگاهی متفاوت ارائه گردد. امید است این گام کوچک بتواند طلیعه‌ای برای گام‌های بزرگ آیندگان باشد.

و پاسخی روشن برای نحوه تعامل و نسبت بین طینت، سرشت و اختیار انسان پیدا شود.

معنای لغوی طینت

ابن‌منظور می‌گوید: طین به معنای گل می‌باشد و طینه یک واحد و یک قطعه‌ای از طین است (ابن‌منظور، ۱۳: ۲۷۰).

معنای دیگر طینه عبارت است از: (الخلقه) آفرینش، (والجبله) (سرشت)، (والسجیه)، ساخت، ریخت.

طينة الرجل = خلقة واصله (همان)

الطينة = الخلقه والجلبه يقال: فلان من الطينة الاولى (صباح، جوهری، ۲۱۵۹: ۶)

الطينة = الجبله والطينه (ابن حاجب، ۳: ۲۱۷)

الطينة = الجبله و الخلقه (الزبيدي، ۹: ۲۷۰)

الطينة = الخلق و الجبله (ابن منظور، ۱۳: ۲۷۰)

با عنایت به آنچه در کتب لغت آمده است، گوهر معنایی «طينة» عبارت است از: «خمیرمایه»، جوهر و سرشت؛ به همین دلیل طینت به معانی زیر آمده است:

۱- خلقت و آفرینش؛

۲- جبله و سرشت؛

۳- سجه و ریخت؛

۴- طبیعت؛

۵- اصل و بنیان؛

۶- جوهر (گوهر).

و نقطه مشترک همه معانی، آن است که طینت مربوط به بُعد جسمی، طبیعی و مادی انسان است و حکایت از ظرفیت، قوه و استعداد دارد. لذا طینت همان خمیرمایه‌ای است که انسان از او ساخته می‌شود و مانند ظرفی است که هویت و شخصیت انسانی در او قرار می‌گیرد.

طینت در فرهنگ روایات

همان‌گونه که در کتب لغت آمده است در فرهنگ روایات نیز طینت، همان سرشت، خلقت و خمیرمایه‌ای است که انسان از او ساخته شده است و احادیث آن در اصول کافی باب طینة المؤمن و همچنین در بحار الانوار باب الطینه والمیثاق به

تفصیل آمده است. علاوه بر آن در احادیث مربوط به عالم ذر و عالم خلقت نیز به طینت اشاره گردیده است.

از امام محمد باقر(ع) نقل گردیده که: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ مَاءً عَذْبًا فَخَلَقَ مِنْهُ أَهْلَ طَاعَتِهِ وَ جَعَلَ مَاءً مَرًّا فَخَلَقَ مِنْهُ أَهْلَ مَعْصِيَةٍ، ثُمَّ أَمْرَهُمَا فَاخْتَلَطَا، فَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا وُلِدَا الْمُؤْمِنَ إِلَّا الْمُؤْمِنًا وَ لَا الْكَافِرَ إِلَّا الْكَافِرًا» (بحارالانوار، ص ۲۳۸).

این حدیث گواه روشنی است بر اینکه مراد از اهل طاعت و اهل معصیت همان عناصر تشکیل دهنده طینت انسانی هستند نه شخص انسان‌ها. چون می‌فرماید: «ثم امرهما فاختلطا» بعد از اینکه دو عنصر نورانی و ظلمانی ساخته شد، دو عنصر اهل طاعت و اهل معصیت شکل گرفت. خداوند این دو را فرمان به اختلاط داد و در نهایت استدلال می‌فرماید: که اگر چنین نشده بود فرزند مؤمن حتماً مؤمن می‌شد و فرزند کافر حتماً کافر می‌گردید در صورتی که چنین نیست.

همین تعبیرها در حدیث اصول کافی آمده است که: «وَ جَعَلَ خَلْقَ اِبْدَانِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ وَ خَلَقَ الْكُفَّارَ مِنْ طِينَةِ سَجِّينَ قُلُوبِهِمْ وَ اِبْدَانَهُمْ» و در ادامه می‌فرماید: «فَخَلَطَ بَيْنَ الطَّيْنَتَيْنِ» بدیهی است اگر مراد انسان مؤمن و انسان کافر بود، خلط بین الطینتین معنی نداشت. چون مخلوط شدن در طینت اتفاق افتاده است نه در بین انسان‌های شکل گرفته. خمیرمایه‌های دو سویه وجود داشته، انسان مؤمن قلب او منتفع از آن طینت الهی شده ولی کافر چون نتوانسته نسبت برقرار کند، قلب او ظلمانی مانده است.

سپس در توجیه چگونگی این اختلاط و امتزاج، استدلال می‌شود به زاییده شدن مؤمن از کافر و زاییده شدن کافر از مؤمن؛ «فَمِنْ هَذَا يَلِدُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ وَ يَلِدُ الْكَافِرُ الْمُؤْمِنَ» (اصول کافی، ۲: ۲: ۱).

نکته دیگری که تأیید می‌کند این امتزاج در طینت و خمیرمایه می‌باشد نه در هویت و ماهیت انسانی، این است که می‌فرماید: «وَمِنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْمُؤْمِنَ السَّيِّئَةَ وَ مِنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْكَافِرَ الْحَسَنَةَ فَقُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ تَحِنُّ إِلَى مَا خُلِقُوا مِنْهُ وَ قُلُوبُ الْكَافِرِينَ تَحِنُّ إِلَى مَا خُلِقُوا مِنْهُ» (همان).

این تعابیر دلالت روشنی دارد بر اینکه طبیعت و سرشت انسانی از ابعاد و عناصر مختلف و حداقل از دو گروه عناصر شکل گرفته و مانند مرکب و یا ظرفی هستند که هر کس با هر بُعدی نسبت برقرار کرده آن طینت همراه او خواهد شد و رهایش نخواهد کرد. ولی انسان مجبور نیست که آن مرکب را سوار شود و یا اینکه قلب، روح و جان خود را در آن ظرف قرار دهد، ولی اگر قرار داد و قوه را به فعلیت تبدیل کرد، دیگر نمی‌تواند به این سادگی خود را نجات بخشد هر چند راه بسته نیست ولی مشکل است.

همین معنی و مفهوم از حدیث دیگر کافی به خوبی دریافت می‌شود. چون در آن حدیث، کیفیت آفرینش انسان بیان شده است که چگونه خداوند عناصر مختلف را از جاهای گوناگون جمع کرد بخشی را در کف راست و بخشی را در کف چپ قرار داد و فرمود: «لِلَّذِي بِيَمِينِهِ مِنْكَ الرَّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ وَ الصَّدِيقُونَ... وَ قَالَ لِلَّذِي بِشِمَالِهِ مِنْكَ الْجَبَّارُونَ وَ الْمُشْرِكُونَ...» (اصول کافی، ۲: ۵:۷) سپس اضافه می‌کند که: «ثُمَّ إِنَّ الطَّيْنَتَيْنِ خُلِطَتَا جَمِيعاً» (همان).

این تعابیر در اکثر روایات وارده از معصومین (ع) به چشم می‌خورد و حکایت از آن دارد که طینت انسان حداقل از دو عنصر ساخته شده است و طبعاً این انسان است که باید اختیار کند که کدام بعد از این عناصر را برگزیند و کدام را اختیار نماید.

در تمامی روایت‌های صادره از معصومین (ع) که نحوه ساخت طینت انسان را بیان می‌کند، در ادامه سخن از مخلوط کردن دو عنصر ظلمانی و نورانی و عنصری که به جابره و فراعنه می‌انجامد و عنصری که به اولیاء خدا منجر می‌شود (مجلسی، ۱۹۸۳، ص ۲۳۸)، و حکایت از این دارد که خاصیت بخشی از طینت این است که اگر با او نسبت پیدا کردی به جابره و فراعنه ملحق می‌شوی و بخش دیگر آن به گونه‌ای است که اگر نسبت پیدا کردی جزو مؤمنان و صالحان می‌شوی.

در همه این موارد سخن قابلیت دوگانه طینت است و این قابلیت زمانی معنادار می‌شود که توسط شخصیت انسانی انسان و هویت او فعلیت پیدا کند و به تعبیری که گفته شد، انسان بر آن مرکب سوار شود. انسان مجبور نیست که بر این مرکب سوار شود ولی اگر سوار شد مجبور خواهد بود که تا آخر خط برود؛ «إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» (قرآن کریم، ۱۲: ۵۳).

مجلسی از قول الجزری بیان می‌دارد که: عبارت‌هایی چون یدین، شمال، یمین و «أَئِمَّا هُوَ عَلَى سَبِيلِ الْجَزْرِ وَالِاسْتِعَارَةِ وَاللَّهِ مِزَّةٌ مِنَ التَّشْبِيهِ وَالتَّحْسِيمِ» (مجلسی، ۱۹۸۳، ص ۲۳۸).

صالح مازندرانی در شرح اصول کافی از صدوق نقل می‌کند که: «و لولا التخلیط لما صدر من المؤمن ذنب قطعاً و لا من الکافر حسنة اصلاً» (مازندرانی، ۸: ۳).
 علامه مجلسی در باب الطینه والمیثاق، تعداد ۶۷ روایت نقل می‌کند که طینت و میثاق را تبیین و تشریح کرده است و در پایان می‌فرماید: اخبار این باب از متشابهات و معضلات آثار است و دیدگاه‌های مختلفی شکل گرفته است:
 الف - اخباریون می‌گویند ما اجمالاً ایمان به این روایات داریم هر چند معنای آن را درک نمی‌کنیم و تبیین آن را به خود ائمه (ع) واگذار می‌کنیم.

- ب - گروهی که معتقدند بخش عمده این روایات تقیّه صادر شده و تحت تأثیر اندیشه اشعری می‌باشد چون آنها قائل به جبر هستند.
- ج - این روایات کنایه از علم خداوند دارند چون خداوند آنها را آفریده و از سرنوشت آنها نیز مطلع است.
- د - این روایات حکایت از اختلاف استعدادها و قابلیت‌های انسان‌ها دارد (مجلسی، ۵: ۲۶۱).

وی در نهایت؛ خوض و فرو رفتن در این بحث را مورد تشویق قرار نداده است. غیر از علامه مجلسی نیز عرف علمای شیعه بر این است که به صورت گسترده وارد این بحث نشوند، چون طرح بحث طینت به صورت طبیعی وارد قلمرو قضا و قدر و جبر و اختیار می‌گردد و این همان جایی است که بزرگی چون آخوند خراسانی می‌گوید: قلم چون به اینجا رسید سر بشکست.

صاحب نهایة الافکار [آقا ضیاء عراقی] می‌گوید: بر فرض اینکه بپذیریم حدیث «السعيد سعيد في بطن امه و الشقي شقي في بطن امه» از سوی معصوم (ع) صادر شده باشد و جزء احادیث مورد تردید نباشد، ناگزیر هستیم که این حدیث را این‌گونه تفسیر کنیم که؛ «علم خداوند قبل از ولادت افراد تقدم دارد بر آن مسیری که انسان‌ها از راه اراده و اختیار طی خواهند کرد» و اگر چنین نکنیم لازم است حدیث را کنار بگذاریم «والأ فلا بد من طرحه مخالفته لما یحکم به بداهة العقل والوجدان و لما نطق به الكتاب و السنة المتواتره» (العراقی، ۱: ۱۷۱).

آخوند خراسانی در تبیین بحث طینت، شقاوت و سعادت ذاتی انسان، وارد بحث شده است و خواسته تا با طرح یک سؤال و پاسخ، موضوع را تبیین کند، ولی موفق نشده است تبیین ارائه دهد. وی می‌گوید:

اگر چه کفر و عصیان که از کافران و عاصیان صادر می‌شود مسبوق به اراده آنها می‌باشد و تا زمانی که اراده نکنند فعلی متحقق نمی‌شود ولی اگر قرار باشد اراده ازلیه و مشیت الهی مقدم بر اراده آنها و به نوعی محیط بر اراده آنها باشد چگونه می‌شود آنها را مؤاخذه کرد؟ در شرایطی که واقعاً دارای اختیار نیستند و اراده آنها در سیطره اراده الهی می‌باشد.

- **آخوند خراسانی** پاسخ داده‌اند که این عقاب مربوط است به اختیاری که مبتنی بر مقدماتی است که آن مقدمات شقاوت ذاتی است که همراه ذات آنها است چون؛ «السعيد سعيد في بطن امه، والشقي شقي في بطن امه و الناس معادن كمعادن الذهب والفضة».

- **آیت‌الله بروجردی** در حاشیه کفایة الاصول، ذاتی بودن شقاوت را مردود دانسته با این استدلال که؛ «في خلقه الانسان و طينته جهتين و حيثيتين كما تدل عليه الذهب والفضة، كما في الخير».

سپس صاحب کفایه سؤال را ادامه می‌دهد که؛ «لم جعل السعيد سعيداً و الشقي شقياً؟ فان السعيد سعيد بنفسه و الشقي شقي كذلك، وانما اوجدهما الله تعالى...» قلم اینجا رسید سر بشکست، (بروجردی، ۱: ۱۷۰) در اینجا آیت‌الله بروجردی با استفاده از آیه قرآن که می‌فرماید: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ» (قرآن کریم، ۷۶: ۲) و همچنین روایاتی که در باب خلقت آدم در اصول کافی آمده است، می‌گوید: «و هاتان جهتان: جهة نورانية و جهة ظلمانية و بذلك يتردد و يتفكر في مقام اختيار الاطاعة و العصيان فيختار احدهما بالارادة و الاختيار» (بروجردی، همان).

- **امام خمینی (ره)** نیز در بحث‌های اصولی خود به این موضوع پرداخته و می‌گوید: سلسله عواملی در تکوین شخصیت انسان مؤثر می‌باشد که به وسیله آن عوامل و به تبع آن طینت تغییر می‌کند «و هكذا المواد المكونة للنطفة و الظروف

المحيطة بما لها تأثير في صفاء نفس الانسان و مع ذلك لا تسلب الاختيار عنه» (سبحاني، ص ۱۱۸).

- ابن ابی جمهور احسائی: «و تلك التخمر في تلك المدة عبارة عن حصول الاستعداد بقبول فيض الصورة بسبب حصول ذلك التخمر و استخلاصه، والمراد با لطينه؛ العناصر المحيطة حتي صارت با لاجتماع والالتيام بعد ثباتها و تخالفها و تضادها ممتزجة بسبب الاستخلاص امتزاجاً خاصاً يوجب الاستعداد لقبول فيض تلك الصورة عليها» (ابن ابی جمهور الاحسائي، ۴ : ۹۸).

این نگاه، طینت را نوعی استعداد و قوه تلقی می کند و زمینه پذیرش صورت را فراهم می سازد که این برداشت، برداشتی است که در این مقاله مورد تأکید می باشد و در بخش پایانی به آن پرداخته خواهد شد.

با عنایت به آنچه بیان گردید، بزرگان شیعه تلاش کرده اند تا با استفاده از راه های گوناگون از منتهی شدن احادیث طینت به حوزه جبر جلوگیری کنند و در همین راستا حکما گفته اند: اگر قرار باشد انسان ها از دو طینت جداگانه ساخته شوند، به گونه ای که یکی به خیر نزدیک تر باشد و دیگری به شر، این نوعی ظلم و تبعیض در نظام آفرینش است که با حکمت خداوندی سازگاری ندارد. لذا باید احادیث طینت به گونه ای تأویل گردد که به جبر منجر نشود. چون طبق گفته جمال الدین خوانساری: «هرگاه کسی در فعلی مضطر و مجبور باشد و او را در آن قدرت و اختیار نباشد؛ تعذیب و ایذاء بر آن مجرد ظلم و عدوان و تعدی باشد، مگر از راه نادانی و جهل یا آن هم از روی اجبار و اضطرار باشد» (خوانساری، ۱۳۵۹، شرح احادیث طینت).

و نیز به همین دلیل گفته است: «هرگاه ظاهر نقلی با فرمان عقلی متناقض نماید، تأویل نقل اگر ممکن باشد لازم، والا طرح و ردّ علم آن به اهل آن متحتّم خواهد بود» (خوانساری، ص ۹).

- امام خمینی (ره) می گوید: «فما ورد في المأثورات حول الطينه و خلقه الانسان فما كان موافقاً لما ذكر فيؤخذ به و اما المخالف لما ذكرنا الداله على الجبر فلا بد من تأويله و تفسيره او حمله على التقيه، فان الامر بين الامرين من ضروريات مذهب الاماميه فلا يقدم عليه خبر الواحد» (سبحانی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۷).

ایشان بعد از بیان این دیدگاه کلی می گویند: بسیاری از روایات وجود دارد که ظاهراً از او جبر فهمیده می شود در صورتی که چنین نیست مانند حدیث «الناس معادن كمعادن الذهب والفضه»؛ که برخی خواسته اند استفاده جبر کنند در صورتی که چنین نیست و حدیث درصدد بیان اختلاف جوهر نفوس در صفا و کدورت است.

با بررسی اجمالی اسناد و متون روایات طینت به خوبی اطمینان می کنیم که از سوی معصومین (ع) احادیثی درباره طینت صادر گردیده است، ولی این احادیث دچار تنگناهایی است که فهم آن را مشکل می سازد و نمی توان به صورت واضح و یقینی نظری را اعلان کرد. در این بخش علاوه بر آنچه علامه مجلسی به آن اشاره کرده است (مجلسی، ۱۹۸۳، ۵: ۲۶۱)، به برخی از مشکلات دیگر اشاره می گردد.

۱- پچیده بودن بحث طینت؛ چون خاستگاه این بحث به آغاز پیدایش انسان برمی گردد، موضوعی است که هنوز دانش بشری نتوانسته است به صورت قطع تشخیص دهد خمیرمایه و بنمایه ساخت انسان چیست؟ آیا ژن ها ارتباطی با هویت انسانی پیدا می کنند یا نه؟ آیا می توان با دستکاری ژن ها شخصیت انسان ها

را تغییر داد یا نه؟ این سؤالها و دهها سؤال دیگر در حوزه زیست‌شناسی و دانش‌های معرفتی مطرح است و پاسخ روشنی برای او دریافت نشده است.

۲- سطح دانش مردم ۱۴۰۰ سال قبل، تحمل دریافت مسائل علمی پیچیده را نداشت. لذا بزرگان دین ناگزیر بوده‌اند کلمات و مفاهیم بلند را در قالب الفاظ و عبارتهای قابل هضم و قابل دریافت بیان دارند.

۳- شبهه ورود معارفی که از سر تقیه وارد گشته است و به خاطر هیمنه اندیشه‌های اشعری و جبرگرایی که از ناحیه دستگاه‌های خلافت اعمال می‌شده احتمال داده می‌شود که برخی از تعابیر به خاطر رعایت افکار عامه و شرایط زمان بوده است.

۴- وجود تصرفات، دخالت‌ها و القائات اهل غلو که متأسفانه بسیاری از احادیث وارده و موجود در کتب شیعه بی‌نصیب از نفوذ و سیطره اهل غلو نیست.

مجموعه عوامل گذشته باعث گردیده تا اینکه احادیث و روایات باب طینت تا حدودی به صورت ناقص و بعضاً متعارض به دست ما برسد و احیاناً دیدگاه‌ها و نظرگاه‌های شارحینی که موضوع را به خوبی درک نکرده‌اند در اصل متن دخالت کرده باشد و نتیجه بحث را به سویی هدایت کرده باشند که احتمالاً مقصود شارح نبوده است.

با جمع‌بندی مجموع روایات باب طینت و هم‌خانواده‌های آن، مانند احادیث عالم ذر، خلقت، تا حدودی فطرت، احادیث سعادت و شقاوت، خیر و شر و... می‌توان نتیجه گرفت که:

الف - طینت مربوط به حوزه جسم و ماده انسان است. خمیرمایه‌ای که پیکر و جسم انسان از آن ساخته شده است و در مرحله اول ربطی به حوزه هدایت انسانی و روح و نفس انسانی ندارد.

ب - طینت بیشتر یک قوه است نه فعل؛ لذا مرحله قبل از شکل‌گیری کامل انسانی است. حالت او حالت نطفه و شاید قبل از نطفه باشد.

ج - آنچه از متن روایات فهم می‌شود، طینت عبارت است از مجموعه عناصر مختلفی که وقتی در کنار هم قرار گرفته‌اند و از مخلوط شدن با هم؛ زمینه پیدایش انسان را فراهم ساخته‌اند.

د - چنین به نظر می‌رسد که طینت از بخش‌ها و واحدهای متفاوت تشکیل گردیده است و فی‌نفسه بروز و ظهوری ندارند و زمانی این عناصر فعال می‌شوند که هویت انسانی که ذاتاً مختار و باراده است، با آن ارتباط برقرار کند و تا زمانی که این ارتباط برقرار نشده آن طینت و عناصر مرتبط فعالیت خاصی ندارند.

ه - طینت همانند مرکبی است که در اختیار هویت انسانی قرار می‌گیرد، اما مرکبی است که کار ویژه خود را دارد. اگر راکبی سوار آن شد به سویی خواهد برد که خود می‌خواهد نه آن سویی که راکب می‌خواهد. بنابراین راکب است که باید انتخاب کند سوار بر چه مرکبی شود، ولی وقتی سوار شد به هر جا که مرکب خواست او را می‌برد.

و - برخی از عناصر طینت مرکب‌هایی هستند که هدف غایی و نهایی آنان جهنم و ظلمت است. ولی برخی دیگر هدف غایی آنها بهشت و نور می‌باشد. مرکب‌های نورانی همان اصحاب یمین هستند و مرکب‌های ظلمانی همان اصحاب شمال می‌باشند. ذات و ریخت مرکب‌های نورانی از بهشت است و ذات و ریخت مرکب‌های ظلمانی از جهنم و سجیل است.

ز - آنچه که از روایات به دست می‌آید، تقسیم‌بندی طینت به اصحاب یمین، اصحاب شمال و... همه مربوط به خمیرمایه و طینت انسان برمی‌گردد نه خود

انسان. بحث درباره طینت یک بحث پیشینی است و ربطی به بحث پسینی که هویت انسانی انسان است ندارد.

ح - طبق تصریح روایت‌های ۱، ۷ و دیگر روایات اصول کافی، طینت انسان حداقل از دو عنصر متفاوت شکل گرفته یا عجین گردیده و انسان ساخته شده است.

ط - طینت انسان‌ها حامل دو سو و دو جهت متفاوت می‌باشد و این هویت انسانی انسان است که باید انتخاب کند.

ی - عناصر تشکیل‌دهنده طینت، برخی صفات مؤمنانه دارند و برخی صفات کافرانه و شخص انسانی صاحب هر دو بُعد می‌باشد. اگر بر مرکب مؤمنانه سوار شد به بهشت می‌رود و اگر بر مرکب کافرانه سوار شد به جهنم می‌رود.

ک - انسان موجودی است که قادر می‌باشد با بهره‌مندی از عقل و وحی، مرکب مؤمنانه را سوار شود و اگر در برخی موارد بر مرکب کافرانه سوار شد همواره دغدغه دارد، ولی ضرر آن را متحمل می‌شود و در مقابل، کسانی که بر مرکب کافرانه سوار شده‌اند باز هم از مرکب مؤمنانه محروم نیستند و این امکان همیشه برای آنها باقی است تا سوار بر مرکب مؤمنانه شوند.

ل - با توجه به آنچه بیان شد، اگر طینت انسان را توانستیم جدای از هویت انسان تصور کنیم و اگر بپذیریم که هر طینتی متشکل از عناصر مختلف می‌باشد و هر انسانی واجد همه عناصر می‌باشد، مسئله جبر منتفی می‌شود و مسئله شقاوت و سعادت حل می‌گردد. چون طینت است که مشتمل بر دو عنصر شقی و سعید است نه هویت انسان.

طینت است که یا کافر می‌باشد یا مؤمن یا اهل بهشت است و یا اهل جهنم و یک انسان یک طینت یا یک عنصر ندارد که یا بهشتی باشد و یا جهنمی، بلکه

انسان دارای طینت حداقل دو عنصری است و بستگی دارد که با کدام یک نسبت برقرار کند. اگر عنصر کفر غلبه کرد، کافر می‌شود و اگر همه اجزاء را فرا گرفت «مخلّد فی النار» می‌گردد و اگر عنصر مؤمنانه غلبه کرد، اگر همه اجزاء را فرا گرفت «معصوم» می‌شود و اگر همه اجزاء را فرا نگرفت مؤمنی می‌شود که احتمالاً گناه هم می‌کند.

نتیجه

از مجموع واژه‌های مشابه و مترادف طینت و حوزه‌های معنایی آنها چنین استنباط می‌شود که طینت شامل بُعد جسمی، طبیعی و مادی انسان است و حکایت از ظرفیت، قوه و استعداد دارد و زمانی فعلیت پیدا می‌کند که روح و صورت انسانی با او متلائم و سازگار گردد. لذا یک انسان در حالی که طینت کافر دارد، طینت مؤمن هم دارد و این بستگی دارد که صورت انسانی که همراه با اراده و اختیار است، کدام یک از این ابعاد را تقویت کند و فعلیت ببخشد.

اشکال اساسی از آنجا ناشی شده است که شخصیت انسانی، به عنوان موجودی که هم می‌تواند کافر باشد و هم مؤمن جایگزین طینت شده است که یا کافر است و یا مؤمن. اگر بخواهیم یک مقدار با زبان روز طینت را تفسیر کنیم شاید بتوانیم بگوئیم انسان از ژن‌های کافر و مؤمن تشکیل شده است و ژن‌های کافر از همان زمان اول کافر بوده‌اند. ولی این بدان معنی نیست که یک انسان همه ژن‌های او از روز اول کافر بوده و یا از روز اول همه ژن‌هایش مؤمن بوده، بلکه انسان معجونی است از هر دو ژن لذا هر دو قوه و استعداد در او نهفته است.

بنابراین یک انسان در بطن ام خود در عین اینکه شقی است، سعید است و در عین سعید بودن شقی است. یعنی ترکیب و معجونی از هر دو ژن، از هر دو قوه می‌باشد و وقتی به دنیا می‌آید طبق صریح آیه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (قرآن کریم، ۳۰: ۳۰)؛ فطرت، ریشه و خشت اول آن به هیچ طرف خاصی میل ندارد. قوه هر دو را دارد؛ «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا». طینت، سرشت و طبیعت، ملهم از فجور و تقوا می‌باشد. به قول مثنوی، «نیمی ز ملائک است و نیمیش ز

خر؛ این طینت، طبیعت و تنوع آفرینش و ماده انسانی است که دارای این دو قوه می‌باشد.

با این نگاه هیچ مشکلی با جبر و قضا و قدر پیدا نمی‌کند. چون انسان از نظر طینت و طبیعت مجبور نیست که شقی باشد و یا سعید، خوب باشد و یا بد. او موجودی است که از معجونی به نام طینت دو عنصری و خاک خوبی و بدی شکل گرفته است. این صورت انسانی و تربیت انسانی است که قوه‌ها را فعلیت می‌بخشد و با آنها منسجم می‌شود و انسان کافر و انسان مؤمن شکل می‌گیرد و به نظر می‌رسد حتی انسان کافر هم هنوز از طینت‌ها و ژن‌های مؤمن جدا نیست و شاید کارهای خوب هم انجام دهد و انسان‌های مؤمن هم خارج از ژن‌های کافر نیستند. لذا مؤمن است ولی کارهای بد انجام می‌دهند، مگر اینکه انسان‌هایی پیدا شوند که با عنایت خداوند سراغ طینت کافر خود نروند و آن بُعد همیشه خفته باشد و سر از خواب بر ندارد که این افراد همان معصومین (ع) هستند که فقط طینت مؤمن در آنها فعلیت پیدا کرده است و طینت کافر در آنها شکل نگرفته است. با عنایت به آنچه بیان گردید می‌توان گفت:

- عنصر خوبی و بدی، خیر و شر دارای دو مبدأ و آبشخور متفاوت می‌باشند و به دو منتها و مقصد متفاوت ختم می‌شوند و هر یک اهل خود را حمل کرده و با خود می‌برند.

- این دو عنصر خوبی و بدی هر یک خواص ویژه دارند و ارزش‌های مادی و معنوی متناسب با خود را همراه دارند و هر کسی تا هر جایی با آنها همراهی کرد متصف و باردار به همان ویژگی‌ها و خصوصیت‌ها خواهد شد.

- خمیرمایه طینت، سرشت و طبیعت انسان با درهم آمیخته شدن این دو عنصر خوبی و بدی شکل گرفته است. عنصری که باردار همه ارزش‌ها و

زیبایی‌ها است و به بهشت ختم می‌شود و عنصری که باردار از همه کژی‌ها و زشتی‌ها است و به جهنم ختم می‌شود.

- خداوند طینت و خمیرمایه انسان را از درهم آمیختن این دو عنصر ساخت. این دو عنصر فقط نقش «قابل» را بازی می‌کنند و به مثابه قوه و استعداد می‌باشند.
- هویت و ماهیت انسان به‌عنوان موجودی که دارای اختیار می‌باشد، به این دو عنصر فعلیت می‌بخشد و تحت تأثیر عوامل بیرونی چون تربیت، وحی، محیط و دیگر عوامل و متناسب با دریافت‌های متفاوت، عناصر بالقوه را فعلیت می‌بخشد و صفات و ویژگی‌های مؤمنانه و کافرانه در او رویش پیدا می‌کند و شخصیت انسانی او شکل می‌گیرد. شخصیتی که می‌تواند یا این باشد یا آن و همیشه می‌تواند این باشد یا آن. مگر اینکه وارد مرزی شود که تمام هویت و شخصیت انسانی او فقط یک راه و یک عنصر را گزینش کرده باشد و زمینه را برای عنصر دیگر از بین برده باشد و به تعبیری ظرف خودش را که همان هویت انسانی او می‌باشد، پر و مملو از ارزش‌های متعالی کرده باشد و یا بر عکس ظرف خود را پر از بدی‌ها و کژی‌ها نموده باشد. اینجاست که از انسان متعالی و کامل، معصومین شکل می‌گیرند و از انسان ناقص و ضعیف، مخلد فی‌النار و کفار شکل می‌گیرند. به تعبیر دیگر نهایت یک راه، «عصمت» است و نهایت راه دیگر، «مخلدان فی النار»؛ در این بین سایر مردم هستند که با صفات مؤمنانه و کافرانه در حال جنگ و گریز و انتخاب هستند. گاهی به این سو میل می‌کنند و گاهی به سوی دیگر.

در این مسیر شیاطین و عناصری که در شر و بدی و جهنم به آخر خط رسیده‌اند به کمک یاران خود می‌آیند و حرکت آنان را در بدی تسریع می‌کنند و گروه خود را تقویت می‌کنند و از سوی دیگر معصومان و گروهی که با لطف و عنایت ویژه خداوندی از گزند کژی‌ها مصون مانده‌اند به کمک یاران خود می‌آیند تا

آنها را در انتخاب راه صحیح کمک کنند و از شر شیاطین نجات‌شان دهند. معصومین(ع) الگوهایی هستند که طینت آنها به صورت یک‌دست شکل گرفته و بُعد منفی نتوانسته است نشو و نمو کند و هر شیعه‌ای به همان اندازه که شیعه است موفق شده طینت ایجابی را فعلیت دهد و از همان طینت معصومان(ع) بهره‌مند شود و اگر هنوز در حال گناه و معصیت می‌باشد به این دلیل است که هنوز نتوانسته است خود را از طینت‌های کافرانه نجات بخشد. طبعاً کسانی که بیشتر طبیعت و طینت کافرانه را با خود حمل می‌کنند در عقب‌افتادگی این مؤمن نقش دارند و باید وزر و وبال آنها را نیز تحمل کنند و در مقابل مؤمنانی که تلاش می‌کنند ابعاد مؤمنانه را تقویت کنند و حتی زمینه را در وجود افرادی که ابعاد کافرانه را تقویت کرده‌اند نقش ایفا کنند، برخوردار از ثواب آن اعمال نیز خواهند شد.

شاید همین برداشت از طینت است که علامه مجلسی را وادار کرده است تا در ذیل حدیث مفصل ابی اسحاق لیشی که امام محمد باقر(ع) را مورد پرسش قرار می‌دهد (مجلسی، ۱۹۸۳، ۵ : ۲۲۸ : ۶)، بگوید: «ثم اعلم أن هذا الخیر و أمثاله مما یصعب علی القلوب فهمة و علی العقول ادراکه و یمکن أن یکون کنایه عما علم الله تعالی و قدره من اختلاط المؤمن و الکافر فی الدنیا و استیلاء ائمة الجور و أتباعهم علی ائمة الحق و أتباعهم، و علم ان المؤمنین أنما یرتکبون الاثام لاستیلاء اهل الباطل علیهم و عدم تولى ائمة الحق بسیاستهم فیعذرهم بذلك و یعفو عنهم و یعذب ائمة الجور و أتباعهم بتسبیبهم لجرائم من خالطهم مع ما یرتکبون من جرائم انفسهم، و الله یعلم و حججه (ص)» (همان، ص ۲۳۴).

پی‌نوشت

۱- در عبارت‌ها «خَلَقَ» آمده که علی‌الظاهر «خَلَقَ» صحیح است.

فهرست منابع

قرآن کریم

- ابن ابی‌جمهور الاحسانی. (۱۹۸۳م). *عوالی اللئالی*. ج اول. قم: مطبعه سیدالشهداء. ۱۴۰۳هـ
- ابن منظور. (۱۴۰۵هـ). *لسان‌العرب*. دار احیاء التراث العربی.
- ابن‌حاجب. شرح شافیه. (۱۳۹۴هـ). بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ثقه الاسلام کلینی. اصول کافی. (۱۳۶۵). چاپ چهارم. تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- خوانساری، جمال‌الدین. (۱۳۵۹). شرح احادیث طینت. تهران: نهضت زنان مسلمان.
- الزبیدی، مرتضی. (بی‌تا). *تاج العروس*. بیروت: مکتبه الحیاة.
- سبحانی. (۱۳۷۷). *محاضرات لسید الخمینى، لب الاثر فی الجبر و الاختیار*. قم: مؤسسه امام صادق(ع)، ۱۴۱۸هـ
- صحاح، جوهری. (۱۴۰۷هـ). *دارالعلم للملایین*. بیروت: چاپ چهارم.
- طباطبایی بروجردی، سید حسین. (۱۴۱۲هـ ق). *تقریرات. الحاشیه علی کفایه الاصول*. ج اول. قم: مؤسسه انصاریان.
- العراقی، شیخ آقا ضیاء، (۱۴۰۵هـ). *نهایة الافکار فی مباحث الالفاظ*، مؤسسه نشر اسلامی، قم
- مازندرانی، محمد صالح. شرح اصول الکافی.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۹۸۳م). *بحار الانوار*. ج دوم. بیروت: مؤسسه الوفاء. ۱۴۰۳هـ

یادداشت شناسه مؤلف

محمد جواد ابوالقاسمی، دانشجوی دکتری، دانشکده علوم حدیث

نشانی الکترونیکی: Mj_Abolghasemi@Yahoo.com

تاریخ وصول مقاله: ۱۳۸۸/۱۰/۸

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۸/۱۲/۱۷